

## تفاسیر مهم مسیحی درباره بازگشت مسیح

جواد قاسمی قمی\*

### اشاره

بازگشت مسیح یکی از آموزه‌های مهم الاهیاتی در مسیحیت است که بخش زیادی از فرجام‌شناسی مسیحی را به خود اختصاص داده است. در طول تاریخ مسیحیت، همواره قاطبه مسیحیان باور داشته‌اند که مسیح در آخرالزمان در کمال شکوه و جلال باز خواهد گشت تا عمل نجات‌بخش خویش را که با ظهور اولیه‌اش بشارت داده شده است، به انجام برساند و ملکوت الاهی را در شکل کاملش برقرار سازد. البته این مسئله به این معنا نیست که همه مسیحیان تلقی و فهم یکسانی از این آموزه داشته‌اند یا دارند؛ بلکه در شرایط زمانی و اجتماعی متفاوت و یا در بستر گرایش‌های مختلف فکری، تفاسیر گوناگونی از این آموزه مطرح شده است. برخی با تمسک به معنای ظاهری آیات مربوط به این واقعه، به بازگشت و رجعت جسمانی و فیزیکی مسیح و سلطنت ظاهری هزارساله او معتقد بوده‌اند و برخی دیگر با رویکردی تأویلی، به روحانی‌سازی این آموزه دست یازیده‌اند. در این نوشتار ضمن آشنایی با مفهوم بازگشت مسیح، بررسی تفاسیر مختلف این آموزه را در برهه‌های خاصی از تاریخ مسیحیت پی می‌گیریم؛ این مقاطع عبارت‌اند از دوره عهد جدید، دوره آباء کلیسا، قرون وسطا، و (تفاسیر کاتولیکی و پروتستانی) در دوره مدرن.

**کلیدواژه‌ها:** مسیحیت، بازگشت مسیح، هزاره، عهد جدید، فرجام‌شناسی مسیحی

---

\* دانش‌پژوه سطح چهار مؤسسه بین‌المللی مطالعات اسلامی.

## ۱. مقدمه

در ابتدا و به‌عنوان مقدمه، به اختصار، به توضیح معنا و مفهوم بازگشت مسیح و تبیین جایگاه این آموزه می‌پردازیم و تصویری کلی از تفاسیر موجود در این زمینه ارائه می‌دهیم:

**مفهوم بازگشت مسیح:** عهد جدید با تأکید فراوان اعلام می‌کند که شخص عیسی (یوحنا ۱: ۳) به صورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی (متی ۲۴: ۳۲-۵۱) در جلال و هیبت پدر و به همراه فرشتگان (همان ۱۶: ۲۷) و همراه با پیروزی و فتح (لوقا ۱۹: ۱۱-۲۷) به جهان بازخواهد گشت و با تشکیل حکومت و برپایی ملکوت الهی، بنی‌اسرائیل و همه مؤمنان به خود را نجات خواهد داد.

مراد از بازگشت مسیح، آمدن دوباره او در آخرالزمان است. از بازگشت مسیح به «آمدن دوباره» (Second Coming) و «رجعت مسیح» (پاروسیا / parousia) نیز یاد می‌گردد. پاروسیا یک اصل اعتقادی است که می‌گوید: «بازگشت نهایی مسیح برخاسته از مردگان، تاریخ بشر را به پایان خواهد رساند» (Cerok, 2003: 894)؛ یعنی همان‌گونه که آغاز ملکوت خدا ریشه در تجسد عیسی مسیح داشت، کامل شدن نقشه نجات الهی نیز در گرو آمدن دوباره یا رجعت اوست. گاهی از زمان بازگشت مسیح به روز خداوند یا روز داوری هم تعبیر شده است که به کارکرد مسیح [خداوند] در زمان بازگشت یعنی داوری بین ابرار و اشرار اشاره دارد (رک: دوم‌تسالونیکیان ۲: ۴؛ متی ۲۵: ۳۱-۴۶؛ اول‌قرنتیان ۴: ۵؛ دوم‌تسالونیکیان ۱: ۷-۱۰؛ اول‌پطرس ۱: ۱۳؛ تیسن، ۱۳۵۶: ۳۲۷ به بعد).

هرچند در کتاب مقدس و خصوصاً در عهدعتیق و پیشگویی‌های انبیای بنی‌اسرائیل در مورد ظهور منجی، بین اولین ظهور مسیح و بازگشت پایانی او خلط‌هایی شده است، ولی با دقت در محتوای این پیشگویی‌ها می‌توان به تفاوت آنها پی برد؛ برای مثال با کمی دقت می‌توان دریافت که آنچه در ایوب ۱۹: ۲۵-۲۶، دانیال ۷: ۱۳-۱۴، زکریا ۱۴: ۴ و ملاکی ۳: ۱-۲ آمده، مربوط به بازگشت نهایی مسیح است (رک: تیسن، ۱۳۵۶: ۳۲۷).

**جایگاه آموزه بازگشت:** در عهد جدید بیش از سیصد بار به این موضوع اشاره شده و چندین باب کامل از اناجیل مانند ابواب ۲۴ و ۲۵ انجیل متی، باب ۱۳ انجیل مرقس و نیز باب ۲۱ انجیل لوقا به این موضوع اختصاص یافته است. فراتر از این، رساله‌هایی در کتاب مقدس وجود دارد که در همه ابواب خود تنها به تفسیر و تبیین همین آموزه

پرداخته‌اند، مانند رساله اول و دوم پولس به تسالونیکیان و نیز کتاب مکاشفه یوحنا (رک: صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۴۳). با نگاهی کلی به کتاب مقدس می‌توان چنین برداشت کرد که عنصر مشترک نوشته‌های عهد جدید، مسیحا بودن عیسی برای پیروان اولیه او بوده است که بازگشت او را انتظار می‌کشیدند و بر این اساس می‌توان با قاطعیت گفت که مفهوم بازگشت مسیح یکی از مهم‌ترین مفاهیم در کتاب مقدس مسیحیان است (رک: تیسن، ۱۳۵۶: ۳۲۷).

پولس، فلسفه این بازگشت را تکمیل نقشه نجات بشر بیان می‌کند: «مسیح نیز چون یک‌بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه برای کسانی که منتظر او هستند ظاهر خواهد شد، به جهت نجات» (عبرانیان ۹: ۲۸). بر همین مبنا مسیحیان در استدلال برای بازگشت نهایی و ارتباط آن با ظهور اولیه مسیح می‌گویند: اگر تمام غایت ظهور شخصیتی به نام مسیح را فعل نجات‌بخش او بدانیم، باید دانست که با آمدن اولیه او انسان‌ها پس از برداشته شدن موانع نجات، بشارت ملکوت الاهی را شنیدند. حال انسان‌ها با ایمان آوردن به او خود را آماده ورود به آن ملکوت می‌نمایند و با آمدن دوباره مسیح در پایان جهان در ملکوتش ساکن می‌گردند (see: Travis, 1993:685). بنابراین این دو ظهور و آمدن عیسی مسیح و هر آنچه در این بین اتفاق می‌افتد، تمام ایمان مسیحی است.

جرج برانتل، نویسنده و الاهدان کاتولیک، با تشویق مسیحیان به انتظار و فعالیت برای تحقق بازگشت مسیح، با صراحت اعلام می‌دارد که اعتقاد به بازگشت مسیح جزء سنت تغییرناپذیر کلیسای کاتولیک است: «در پایان جهان، مسیح پیروزمندانه به‌عنوان داور همه انسان‌ها و فرشتگان دوباره خواهد آمد. این همان رجعت و داوری‌ای است که مسیح بسیاری از اوقات با حواریان خود درباره آن سخن گفت. این عقیده جزء ثابت سنت کاتولیک است» (برانتل، ۱۳۸۱: ۲۷۴-۲۷۶).

**وجود تفاسیر متنوع از بازگشت مسیح:** قسمت پایانی سرگذشت عیسی در عهد جدید از رستاخیز او از میان مردگان، عروجش به آسمان و وعده بازگشت دوباره‌اش تشکیل شده است. علی‌رغم آنکه بازگشت مسیح نقشی محوری در این میان دارد، در بخش‌های مختلف عهد جدید، این مسئله به صورت ناهمسان و ظاهراً متناقض مطرح شده است. این ناهمگونی در تفاسیر از نخستین ادوار تاریخ مسیحیت در میان اصحاب

کلیسا نیز مشهود بوده و گاهی منجر به آشفته‌گی‌هایی در تفسیر این واقعه شده است: «گروهی از آباء اولیه کلیسا و پیروان آنان بازگشت عیسی و وقوع آخرالزمان را، با همه علائمی که در مکاشفات یوحنا برای آن آمده است، بسیار نزدیک می‌دیدند، گروه دیگر خود را در هزاره آخر که پایان آن آغاز هزاره مسیح و شهدا خواهد بود می‌پنداشتند و گروه سومی که اکثریت مسیحیان را شامل می‌شد، کلیسای اولیه، یعنی جامعه مؤمنان مسیحیت را — که از آن به پیکر عیسی تعبیر شده بود — حضور مسیح و روح القدس و مقدمه تحقق ملکوت الاهی می‌دانستند» (مجتبایی، ۱۳۶۷: ۱۴۳). گرایش اول، با گذشت زمان و بی‌نتیجه ماندن انتظاراتها، به انتظار رجعت و وقوع احوال آخرالزمان در آینده‌ای نامعلوم تبدیل شد و از آن هنگام تاکنون هر حادثه بزرگ طبیعی یا غیرطبیعی، جنگ‌های شدید، رواج بی‌دینی و مسائلی از این دست از علائم بازگشت و ظهور دوباره مسیح تصور شده‌اند. گرایش دوم، یعنی امید به آمدن دوره هزاره مسیح<sup>۱</sup> گرچه در آغاز طرفدارانی داشت و در دوره‌های بعد نیز گه‌گاه نمایان می‌شد، لیکن هیچ‌گاه به صورت عقیده‌ای رایج و شایع درنیامد. اما گرایش سوم به اساس فکر مسیحیت در کلیسای کاتولیک روم و کلیسای ارتودکس شرقی تبدیل شد. طبق این عقیده، کلیسا (جامعه مؤمنان) مظهر ملکوت الاهی است، و روح القدس در آن (یعنی در جامعه مؤمنان) و در روح هر مؤمن حضور دارد و تأسیس کلیسا آغاز و طلیعه تحقق حکومت خداوند است. جهان بیرون از کلیسا قلمرو شیطان و عرصه گناه است و هر که به جامعه مؤمنان بپیوندد، خود را از سیطره شیطانی رها کرده و نجات یافته است. کلیسا در حال گسترش است و سرانجام به کمال خود خواهد رسید و تمامی جهان را فرا خواهد گرفت. آنگاه ملکوت الاهی بیرون از این جهان و بیرون از این تاریخ، در جهانی نو برقرار خواهد شد (Hatch, 1957: 78؛ به نقل از همان).

در ادامه، با نگاهی گذرا به تفاسیر رایج در دوره‌های مهم و شخصیت‌های اثرگذار مسیحیت، با برخی از آنها بیشتر آشنا می‌شویم.

## ۲. تفسیر نویسندگان عهد جدید از بازگشت مسیح

در نظر نویسندگان نخستین مسیحیت، عیسی پس از رستاخیز به آسمان رفت و به مقام مسیحایی دست یافت (رک: رومیان ۱: ۳؛ اعمال ۳: ۳۶). با این اتفاق، انتظار برای برقراری

ملکوت خداوند نه تنها فروکش نکرد، بلکه فزونی گرفت؛ زیرا جنبه‌هایی از پیام عیسی که برای شاگردان معماگونه بود، اکنون رازگشایی می‌شد: پسرانسان، همان عیسی ناصری که در حیات زمینی‌اش رنج دید و کشته شد و به‌مثابه مسیحایی روحانی به آسمان و نزد خدا رفت و در دست راست او نشست (عبرانیان ۱:۳)، در آخرالزمان که گویا بسیار نزدیک خواهد بود، از آسمان سوار بر ابر پایین خواهد آمد و پادشاهی خداوند را تأسیس خواهد کرد.

شاید با توجه به جو تاریخی آن روزگار بتوان گفت مسیحیان اولیه پایان قریب‌الوقوع جهان را روزشماری می‌کردند. انتظار آمدن قریب‌الوقوع عیسی مسیح هم در اناجیل هم‌نظر و هم نزد پولس آشکار است (رک: مرقس ۹:۱؛ اول‌تسالونیکیان ۴: ۱۷-۱۵). توبه کردن و دست شستن از گناهان باعث می‌شد تا دوران نجات فرا رسد و خدا دوباره «عیسی را به‌مثابه مسیحا» بفرستد؛ لیکن تا آن زمان «او می‌بایست در آسمان بماند تا همه چیز به حالت اولش که خداوند به‌واسطه انبیایش خبر داد، بازگردد» (اعمال رسولان ۳: ۲۱-۲۲). نویسنده نامه اول پطرس با اشاره به اینکه خود عیسی فرارسیدن پادشاهی خداوند را ناگهانی می‌دانست می‌گوید: «مانند کسی که منتظر هر اتفاقی است، منتظر آمدن عیسی مسیح باشید» (اول پطرس ۱: ۱۳). او می‌پنداشت که «پایان همه چیز نزدیک است» (همان ۷: ۴) و زمان داوری نیز آغاز شده است (همان ۴: ۱۷).

این نوع انتظار تا قرن دوم میلادی نیز ادامه داشت، و اگرچه قریب‌الوقوع بودن رجعت مسیح گاهی تعدیل، و تأخیر در آن توجیه می‌شد، اما همواره تأکید بر آن بود که مسیح روزی باز خواهد گشت. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که کلیسای اولیه به تعلیم درباره بازگشت عیسی علاقه فراوانی داشت (رک: تیسن، ۱۳۵۶: ۳۲۷). در این میان به دلیل اهمیت نقش پولس در بین نویسندگان اولیه مسیحی به بررسی تفسیر خاص پولس از بازگشت مسیح می‌پردازیم.

## ۱-۲. تفسیر پولس از بازگشت مسیح

پولس را بنیان‌گذار الاهیات مسیحی می‌دانند. اصل محوری موعظه‌های او «مسیح برخاسته» یا «رستاخیز مسیح» بود. او می‌گفت هم یهودیان و هم غیریهودیان از طریق ایمان به مسیح و پذیرش انجیل می‌توانند به قلمرو مسیح برخاسته وارد شوند. از نظر

او، مسیح پس از مرگ و رستاخیزش، به حقیقتی فراگیر تبدیل شده بود؛ حقیقتی که پولس، شخصاً آن را در مکاشفه‌اش درک کرده بود (1: schroeder, 2003).

پولس که از سایر پیروان عیسی و رهبران کلیسای اولیه درس خوانده‌تر بود، به همراه دیگر رسولان و حواریان ایده بازگشت عیسی مسیح را تبلیغ می‌کرد و تلاش می‌نمود تا آن را بر اساس عهد عتیق و تا حدی نیز بر مبنای فهم عرفی آن روز، توضیح دهد و مستدل نماید. بیشتر رساله‌های پولس بین سال‌های ۵۰ تا ۶۵ پس از میلاد مسیح نوشته شده‌اند. او در برخی از این رساله‌ها، مستقیم یا غیر مستقیم، این آموزه و ابعاد آن را مطرح می‌کند.

پولس در نامه اول خود به تسالونیکیان، به وضعیت مسیحیانی می‌پردازد که بدون درک پادشاهی خداوند و آمدن عیسی مسیح مرده‌اند. او بازگشت عیسی را پایه‌ای برای اثبات رستاخیز این مردگان قرار می‌دهد. مسیحیانی که مرده‌اند هنگام آمدن عیسی مسیح از مرگ برمی‌خیزند و همراه با دیگر مسیحیان به نجاتی که نزد پولس «بالا رفتن» است، نایل می‌گردند. پس از زنده‌شدن مردگان مسیحی همراه با آمدن عیسی، «ما زندگانی که هنوز روی زمین باقی هستیم، همراه با ایشان بر روی ابرها در هوا برده می‌شویم و خداوند را ملاقات می‌کنیم» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۷). در اینجا پولس فقط به آمدن عیسی مسیح و زنده‌شدن مردگان مسیحی اشاره می‌کند و سخنی از پادشاهی خداوند به میان نمی‌آورد، شاید به این دلیل که مسئله او در اینجا زنده‌شدن درگذشتگان مسیحی است، نه اثبات پادشاهی زمینی خداوند و توصیف آن.

رستاخیز عیسی و بازگشت مسیح در «آخرالزمان» اولین بار توسط پولس در نامه اولش به قرنتیان در سال ۵۲ میلادی مطرح شده است (رک: صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۲۵). پولس در این رساله رستاخیز سایر مردگان را به رستاخیز عیسی مسیح پیوند می‌زند و می‌گوید: «مسیح به‌مثابه اولین نفر از میان مردگان برخاست» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۰). بنابراین رستاخیز عیسی شروع رستاخیز همگانی است، او نخستین نفر است اما هنگام بازگشتش «تمام آنانی که به او تعلق دارند» زنده خواهند شد. آدم نماد میرندگی است و عیسی مسیح نماد حیات پس از مرگ. همه می‌میرند، زیرا همه از نسل گناهکار آدم هستند؛ لیکن همه آنانی که از آن مسیح باشند پس از مرگ بار دیگر زنده خواهند شد: «آنگاه پایان جهان فرامی‌رسد، پس از آنکه او همه قدرت‌ها و نیروها را نابود می‌سازد و

سلطنتش را به خدای پدر می‌سپارد. زیرا او باید تا زمانی سلطنت کند که خدا همه دشمنانش را زیر پاهایش افکنده باشد. آخرین دشمنی که مغلوب می‌شود مرگ است» (اول‌قرنتیان ۱۵: ۲۴-۲۵). از آنجا که عیسی در نظر پولس و مسیحیان اولیه چهره‌ای فرجام‌شناختی است، اعمال او از جمله رستاخیز و عروجش نیز فرجام‌شناسانه تعبیر می‌گردد و از آنجا که مسیحیان، با ایمانشان به مسیح، با او پیوند خوردند، ایشان نیز از مرگ برخوانند خاست.

در نامه دوم به تسالونیکیان، پولس با واقعیتی که پیامد طبیعی انتظار پایان قریب‌الوقوع جهان بود مواجه گشت. این واقعیت آن است که برخی از مسیحیان در کلیسای تسالونیکی، به موجب اعتقادات آخرالزمانی دست از کار کشیده بودند و از دست‌رنج دیگران گذران زندگی می‌کردند. در این نامه پولس ضمن قبول و تکرار باور به آمدن مسیح، هشدار می‌دهد که مبدا نبوت‌ها، سخنان و نامه‌هایی که ادعا می‌شود از طرف ماست و می‌گویند روز بازگشت خداوند (مسیح) فرا رسیده است، باعث شوند که آرامش شما به هم بخورد (دوم تسالونیکیان ۲: ۱-۳). پولس در ادامه نشانه‌هایی را که پیش از «روز خداوند» (روز بازگشت مسیح) رخ می‌دهد بیان می‌کند، (دوم تسالونیکیان ۲: ۴ و ۸ و ۹). در این نامه پولس بر ایمان آنان که انتظار بازگشت قریب‌الوقوع مسیح را دارند صحنه می‌گذارد، اما در عین حال از آنان می‌خواهد که انتظار خود را به چنان درجه‌ای نرسانند که از زندگی روزمره فاصله بگیرند و با پیامدهایی همچون اتهام تنبلی و بیکاری و یأس و ناامیدی که نتیجه طبیعی دیرکرد در تحقق انتظار است، باعث بحران در کلیسای اولیه شوند.

البته پولس، در برخی از مواضعی که انتظار می‌رود از بازگشت مسیح سخن بگوید، سکوت کرده است. او در رساله دوم قرنتیان (۱۰: ۱-۵) درباره مرگ به مثابه «فرو ریختن خیمه خاکی» و سپس به دست آوردن «خانه‌ای آسمانی و جاویدان» که خدا آن را ساخته است، سخن می‌گوید؛ اما هیچ سخنی از آمدن عیسی و یا رستاخیز مردگان به میان نمی‌آورد. در این عبارات، خود مرگ نقطه‌ای است که موجب می‌شود مؤمن مسیحی به نجات روحانی دست یابد. همچنین در نامه‌اش به فیلیپیان (۱: ۲۱-۲۵) هنگامی که از ضرورت زنده ماندن خود سخن می‌گوید، این زنده ماندن را نه به‌عنوان انتظار کشیدن برای آمدن مسیح و ملاقات با او، بلکه صرفاً زمینه‌ای برای خدمت بیشتر به

مسیحیان — که در عین حال موجب دوری از مسیح است — می‌بیند.

در مجموع، از سخنان پولس درباره بازگشت عیسی مسیح می‌توان چنین فهم کرد که او از طرفی در ایمان کلیسای اولیه به آمدن قریب‌الوقوع مسیحایشان سهیم بود، اما از طرف دیگر از آنجا که مسئولیتی بر دوش خود احساس می‌کرد و گمان می‌برد با رؤیا و مکاشفه‌اش به‌مثابه رسول خاص عیسی برگزیده شده است تا دیگران را هدایت نماید و نیز از آنجا که نسبت به سایر رسولان درس‌خوانده‌تر بود و از آینده‌نگری بیشتری برخوردار بود، نمی‌خواست این نوع انتظار مانع رشد و تحکیم کلیسای نوپیدا شود. او گاهی به گونه‌ای عمل می‌کرد که گویا حدس می‌زد ممکن است تا سال‌های دور، از بازگشت عیسی خبری نباشد. این موضع دوگانه پولس را می‌توان در مسئله ازدواج مسیحیان به‌خوبی مشاهده کرد. او تمایل دارد اعضای کلیسا از ازدواج پرهیز کنند، زیرا «زمان بسیار کوتاهی برای ما باقی مانده و فرصت برای کار خداوند بسیار کم است» (اول‌قرن‌تیا ۷:۲۹)؛ اما از طرف دیگر به‌مثابه کسی که در قبال سلامت روحی پیروان کلیسا احساس مسئولیت می‌کند، روا می‌دارد که هر کس دوست دارد ازدواج کند (همان ۷:۳۶). همچنین به نظر می‌رسد که نوع نگاه او نسبت به نحوه بازگشت عیسی و نجات نهایی با سایر پیروان و رسولان مسیح در کلیسای اولیه تفاوت دارد؛ او بر خلاف آنان که منتظر بازگشت جسمانی و قریب‌الوقوع عیسی مسیح بودند به نجاتی روحانی اشاره دارد که شاید با آمدن فیزیکی عیسی مسیح در آخرالزمان ارتباط چندانی پیدا نکند. این رویکرد مبنای تفسیری کسانی چون اوریگن و آگوستین قرار گرفت که در ادامه همین مقاله به آنان خواهیم پرداخت.

### ۳. بازگشت مسیح در اعتقادنامه‌های مهم اولیه

اعتقادنامه‌ها، بیانیه‌هایی هستند که در آغازشان عبارت «من اعتقاد دارم» ذکر شده است و عموماً پس از اختلافات عقیدتی از سوی شوراهای مسیحی صادر شده‌اند و به اجمال حاوی اصلی‌ترین عقاید مسیحی هستند (رک: مک‌گراث، ۱۳۸۴:۵۵). در کلیسای اولیه مسیحی دو اعتقادنامه مهم در سراسر کلیسا معتبر و محترم شمرده می‌شد: اعتقادنامه رسولان و اعتقادنامه نیقیه. هر دو اعتقادنامه مشتمل بر دوازده اصل مهم ایمان مسیحی هستند که نیمی از آن، یعنی شش اصل، به شخص عیسی و بازگشت او اختصاص دارد.



### ۳-۱. اعتقادنامه رسولان

شاید بتوان گفت این اعتقادنامه شناخته شده ترین و پذیرفته شده ترین اعتقادنامه مسیحی است. این اعتقادنامه دارای سه بخش اصلی درباره خدا، عیسی مسیح و روح القدس است. همچنین مطالبی درباره کلیسا، روز داوری و رستاخیز در آن گنجانیده شده است. متن اعتقادنامه رسولان چنین است:

۱. من ایمان دارم به خدا، پدر قادر مطلق، خالق آسمانها و زمین؛
۲. و به عیسی مسیح، یگانه پسر او، خداوند ما؛
۳. همو که لقاحش را روح القدس تحقق بخشید و از مریم باکره زاده شد؛
۴. در زمان پنطیوس پیلاطس رنج کشید، مصلوب شد، مرد و به خاک سپرده شد؛
۵. در روز سوم از مردگان برخاست؛
۶. به آسمان صعود کرد و در دست راست خدای پدر قادر مطلق بنشست؛
۷. از آنجا برای داوری بر زندگان و مردگان باز خواهد گشت؛
۸. من ایمان دارم به روح القدس؛
۹. به کلیسای مقدس جهانی؛
۱۰. به بخشودگی گناهان؛
۱۱. به رستاخیز جسمانی؛
۱۲. به حیات جاودانی.

همان گونه که ملاحظه شد در بند هفتم از این اعتقادنامه بعد از بیان صعود مسیح به آسمان، به صراحت بازگشت او ذکر شده است. در این اعتقادنامه ابتدا خصوصیات برای عیسی مسیح شمرده شده است: پسر یگانه خداست، و به واسطه روح القدس از مریم باکره زاییده شد و در زمان یک حاکم ظالم به صلیب رفت و به خاک سپرده شد. بعد از بیان این خصوصیات، نویسندگان اعتقادنامه به رستاخیز اولیه یا آمدن اول مسیح و قیام او از بین مردگان اشاره می کنند و به اینکه او هم اکنون زنده است و در سمت راست خدای پدر نشسته است. در نهایت، برای ارتباط این حلقه ها که گاهی ظاهراً نامربوط به نظر می رسند، و برای تکمیل ایمان مسیحی، به بازگشت او اشاره می نمایند. این بندهای شش گانه که نیمی از اعتقادنامه را تشکیل می دهند، بیان می کنند که مسیح شناسی بدون درک و فهم بازگشت عیسی کامل نیست و این آموزه است که معنا بخش ایمان مسیحی است.

- در مورد بحث ما نکات جالب توجهی در این اعتقادنامه وجود دارد که عبارت‌اند از:
۱. مکانی که مسیح در آنجا قرار دارد و از آنجا بازخواهد گشت، آسمان است.
  ۲. مقامی که عیسی مسیح در آنجا قرار دارد، کنار خدای پدر است.
  ۳. عیسی در این مکان و آن مقام با جسم خود حضور دارد؛ زیرا در بند دوم اعتقادنامه اشاره کرد که: «در روز سوم از مردگان برخاست» و می‌دانیم که او با جسم خود و با جلال و شکوه خیره‌کننده‌ای بازخواهد گشت.
  ۴. کارکرد عیسی مسیح در بازگشتش داوری نهایی بر زندگان و مردگان است.

### ۲-۳. اعتقادنامه نیکیه

شورای نیکیه در ژوئن سال ۳۲۵م به دعوت قسطنطین، اولین امپراتور مسیحی، در شهر نیکیه (شهر ایزنیک در ترکیه امروزی) و با هدف حلّ و فصل اختلافات در باب مسیح‌شناسی برگزار شد. این شورا، اولین شورای جهانی (به معنای شورایی مرکب از اسقف‌های سراسر جهان مسیحی که تصمیم‌های آن برای همه کلیساها معیار و حجت است) به شمار می‌آید (رک: مک‌گراث، ۱۳۸۴: ۵۷). در اعتقادنامه نیکیه چنین می‌خوانیم:

ما به خدایی یگانه ایمان داریم، به خدای قادر مطلق، آفریننده همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و به یک خداوندگار، عیسی مسیح، پسر خدا، به وجود آمده از ذات پدر، تنها اوست که از ذات پدر به وجود آمده، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، مولود نه مخلوق، هم‌ذات با پدر است. به وسیله او همه موجودات آفریده شدند؛ همه موجوداتی که روی زمین و در آسمان‌اند. او به خاطر ما انسان‌ها و برای نجات و رستگاری ما از آسمان فرود آمد، جسم گردید و انسان شد. او رنج کشید و روز سوم برخاست و به آسمان‌ها صعود کرد. او برای داوری زندگان و مردگان مجدداً بازخواهد گشت.

از نکات قابل توجه در متن این اعتقادنامه قرار دادن کارکردهای عیسی در بحث نجات و رستگاری است. در این متن کلاسیک الاهیاتی عمل نجات‌بخش مسیح مراحل دارد:

۱. از آسمان آمده است؛ یعنی دارای الوهیت است و جایگاه سماوی دارد.
۲. او خدایی است که مجسم گردید و لباس انسانیت به تن کرد.

۳. برای نجات انسان رنج کشید و کشته شد.
  ۴. در روز سوم از میان مردگان برخاست و قیام کرد.
  ۵. جایگاه کنونی او در آسمان است؛ یعنی دوباره بالا رفت.
  ۶. تکمیل عمل نجات بخش او در بازگشت دوباره اش است.
  ۷. کارکرد او در زمان بازگشت داوری است؛ برای مردگان و زندگان.
- بنابراین بازگشت عیسی حلقه آخر عمل نجات بخش اوست که به خاطر آن از آسمان فرود آمد و جسم شد؛ یعنی اگر بازگشت مسیح را از این گردونه حذف کنیم، دیگر ایمان به مسیح مفهومی نخواهد داشت.

#### ۴. تفاسیر موجود در دوره آبا کلیسا

دوره آبا (۱۰۰-۴۵۱ م) یکی از مهم ترین دوره ها در تاریخ تفکر مسیحیت است به گونه ای که جریان های فکری مسیحیت در پی آن هستند که ریشه های عقاید خود را به آن دوره برسانند (ری: مک گراث، ۱۳۸۴: ۳۲ و ۳۳). در دوره آبا اعتقاد به بازگشت عیسی اگرچه به صورت یک باور کاملاً منظم ظاهر نشده بود ولی در میان مسیحیان، رواجی عمیق و پررنگ داشت. در این دوره، آموزه بازگشت نهایی مسیح ناظر به آخرالزمان و تحت تأثیر نوع یهودی آن بود (صادق نیا، ۱۳۸۸: ۲۳۹). تحت تأثیر مفهوم پادشاهی خداوند و اورشلیم نو در کتاب دانیال، و به خصوص مفاهیم پادشاهی هزارساله مسیح در کتاب مکاشفه، ایده پادشاهی زمینی عیسی مسیح و بازگشت فیزیکی او طرفداران بسیاری در میان آبا کلیسا داشت. برای مثال ژوستین شهید (۱۶۵ م)، در مورد بازگشت مسیح و داوری نهایی معتقد بود که عیسی بعد از رجعتش تمام انسان هایی را که از زمان آدم تا پایان خلقت می زیستند، مورد قضاوت قرار خواهد داد. او باور داشت که مقدسان، از مرگ برخاسته و همراه با مسیح در یک اورشلیم احیاء شده برای هزار سال حکومت خواهند کرد. ایرنائوس (۲۰۰ م) نیز یک هزاره گرای معتقد بود و به بازگشت مسیح اعتقاد راسخ داشت. او در کتاب *بر ضد بدعت درباره آخرالزمان* چنین می گوید: «نیکوکاران درست پس از نابودی دجال و یارانش زنده می شوند و آنگاه بر زمین حکمرانی می کنند. آنان به همراه فرشتگان زندگی خواهند کرد و اورشلیم جدید پس از آنکه توسط مسیح بازسازی شد، در روی زمین برقرار خواهد شد. نژاد بشر به

شکلی نوین خلق خواهد شد به گونه‌ای که کسی پیر نمی‌شود. نخست نیکوکاران، زنده خواهند شد و آنگاه کسانی که مرتکب گناه شدند، قیام خواهند نمود و مورد قضاوت قرار می‌گیرند» (رک: عدلی، ۱۳۸۹: ۱۸۶). اعتقاد به بازگشت مسیح و باورهای هزاره‌گرایانه را در آثار آبای دیگری همچون ترتولیان، لاکتانئوس و سیپریان نیز می‌توان مشاهده کرد.

اما برخی از آبا تفاسیر متفاوتی از این آموزه به دست داده‌اند. در ادامه به بررسی تفسیر دو تن از اثرگذارترین آبا کلیسا، یعنی اوریگن و آگوستین می‌پردازیم.

#### ۴-۱. تفسیر متفاوت اوریگن؛ به سوی روحانی‌سازی

پس از دو سده انتظار بی‌حاصل برای بازگشت مسیح، از اواخر سده دوم تردیدهای بسیاری درباره این آموزه مطرح شد و حتی کتاب مکاشفه نیز گاهی زیر سؤال می‌رفت. در چنین فضایی، عده‌ای دست به تفسیر روحانی این آموزه زدند. اوریگن (۱۸۵-۲۵۴م) اواخر قرن اول میلادی در اسکندریه متولد شد و در همان فضا رشد نمود. اوریگن با پای‌بندی به اندیشه‌های سلف خود، کلمنت اسکندرانی، تلاش کرد تا ایمان مسیحی را با تعلیم و تربیت یونانی مآب سازگار کند به طوری که مسیحیت نقطه اوج کمال همه ادیان به نظر آید. اوریگن تمام مسیحیت را به سه بخش مهم تقسیم می‌کند: خدا و تجلیات او، هبوط ارواح مخلوق، نجات و بازگشت کل. گرچه تفسیر اوریگن از آموزه‌های مسیحی کامل نشد، اما او از پیشگامان روحانی‌سازی آموزه بازگشت مسیح بود. اوریگن در باب رجعت معتقد بود که درست در «آخرالزمان» رجعت همه موجودات به وقوع می‌پیوندد. و سرانجام خدا کل در کل خواهد شد و حتی ارواح پلید نیز رستگار خواهند شد و به طور کلی شر از بین خواهد رفت و همه چیز به وضع روحانی اولیه ناب و یکسان خود باز خواهد گشت. او رستگاری ابدی را برای همگان می‌دانست، اگرچه نسبت به رستگاری شیطان و فرشتگان رانده‌شده چندان مطمئن نبود. او برای دفاع از این دیدگاه خود به رساله اول قرن‌تین ارجاع می‌داد؛ در آنجا آمده است که سرانجام خداوند «همه در همه» خواهد شد (۱۵: ۲۷-۲۸)؛ بر این اساس بخششی برای همگان در پایان کار متصور می‌شود (رک: کونگ، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۳).

## ۲-۴. تفسیر روحانی آگوستین از بازگشت مسیح

در قرن چهارم گرچه هنوز گرایش به پادشاهی هزاره‌ای و بازگشت آخرالزمانی همچنان وجود داشت — مثلاً لاکتانیوس یکی از مفصل‌ترین کتاب‌ها در این زمینه را در این دوره نوشت — اما در این زمان، متون مربوط به آخرالزمان و پادشاهی هزاره‌ای از رونق افتاده بودند. حتی آنانی که به بازگشت جسمانی و پادشاهی مسیح به معنای تحت‌اللفظی آن باور داشتند — همانند متدیوس اهل الیمپوس و ویکتورینیوس اهل پتاو که کهن‌ترین تفسیر موجود بر کتاب مکاشفه را نوشته است — نیز دیدگاه‌های مادی موجود در قرن دوم میلادی را رها کرده بودند. برخی نویسندگان دو عامل را برای از رونق افتادن باور به بازگشت جسمانی مسیح در این دوران برشمرده‌اند: یکی، مسیحی شدن قسطنطین که دین مسیحی را از یک دین تحت فشار و آزار به یک دین تحت مدارا و بلکه پیروزمند تبدیل کرد و دیگری، پیدایش تفاسیر تأویلی که بر باطنی‌گرایی استوار بودند و بیشتر به معانی مجازی و روحانی اهمیت می‌دادند (رک: صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۴۰).

بارزترین الیه‌دانی که به مقابله با فهم تحت‌اللفظی کتاب مکاشفه پرداخت، آگوستین (۳۵۴-۴۳۰م) بود. او به بازاندری در دیدگاه مسیحی ناظر به تاریخ و اجتماع پرداخت. نقطه محوری این موضع نه تنها طرد دیدگاه سیاسی نویسندگانی همانند اوسیبیوس و امبروس بود که سرنوشت رم و مسیحیت را به یکدیگر پیوند می‌دادند و وعده‌های مسیحایی را بر حسب امپراتوری رومی مسیحی تفسیر می‌کردند، بلکه همچنین حمله مستقیم به هر نوع الیه‌دانی ناظر به آخرالزمان بود؛ الیه‌دانی‌هایی که آخرین کتاب عهد جدید را به‌مثابه الگویی برای تفسیر جریان تاریخ و آخرالزمان به کار می‌گرفتند.

آگوستین از حکومت هزاره‌ای موجود در باب بیستم کتاب مکاشفه دو قرائت روحانی بدیل ارائه داد: هزار سال حکومت مسیح یا به معنای کامیابی مسیحیت در راندن پلیدی و شیطان و زندانی کردن آن در قلب‌های بدکاران در همان دوره اولیه تاریخ مسیحیت است، و یا به معنای تمام سال‌های جهان پس از مسیح است، چراکه زمان تمام و کمال، ممکن است با یک عدد کامل (مثل هزار) بیان گردد. بنابر هر دو قرائت، «کلیسا حتی هم‌اکنون نیز در پادشاهی مسیح و پادشاهی آسمان است. و لذا، هم‌اکنون

مقدسان همراه او حکومت می‌کنند، گرچه متفاوت از آنچه در جهان دیگر خواهند کرد» (همان).

یکی از مهم‌ترین آثار آگوستین شهر خدا نام دارد که نظرات فرجام‌شناسانه او در آن انعکاس یافته است. او در تبیین نظریه معروف خود یعنی شهر خدا (city of god) و شهر دنیا (secular city) می‌گوید: مؤمنان مسیحی در دوره‌ای بین تجسم مسیح و بازگشت شکوهمند او زندگی می‌کنند؛ در نتیجه کلیسا (یعنی جماعت مؤمنان) در دوره تبعید زندگی می‌نماید و گرچه در دنیاست ولی در دنیا نیست. در کتاب شهر خدا، بازگشت مسیح در قالبی روحانی و بدون جسم به همراه عناصر فرجام‌شناسانه دیگری مانند سلطنت هزارساله مسیح به همراه نیکوکاران، حمله ناکام شیطان که خیلی زود توسط خدا خنثا می‌شود، رستاخیز، داوری نهایی، آفرینش آسمان جدید و زمین جدید تفسیر شده است.

آگوستین با اشاره به پایان جهان، روز داوری را روز جدایی دو شهر الهی و دنیوی می‌داند. آگوستین از نظر تاریخی، شهر خدا را اورشلیم می‌نامد؛ شهر پیامبران و محلی که یهودیت و مسیحیت در آن شکل گرفتند و مظهر ایمان است. شهر دنیا نیز بابل است؛ شهری که مرکز شرک و مادی‌گری است. او کلیسای کاتولیک را شکل تاریخی اورشلیم آسمانی و شهر خدا می‌داند (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

آگوستین کاملاً مطمئن است که ملکوت خدا در این عصر زمینی و دنیوی، شکل مادی دارد و آن کلیسای کاتولیک است: این کلیسا تجسم عینی و تجلی ملکوت خدا بر زمین است اما کاملاً با شهر خدا یکی نیست؛ زیرا هنوز شهر دنیوی در آن تأثیر دارد. به نظر آگوستین، تنها خداست که برگزیدگان را می‌شناسد. از نظر آگوستین، حرکت کلیسا در تلقی یهودی-مسیحی آن حرکتی غایتمند است و از جانب خدا به شهر ابدی، ملکوت صلح و آشتی و ملکوت خدا هدایت و راهنمایی می‌شود (کونگ، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

در مورد تفسیر آگوستین از بازگشت عیسی مسیح به صورت خلاصه می‌توان گفت: او پس از تصویر کردن دو شهر خدا و دنیا، بر این باور است که مؤمنان مسیحی در دوره‌ای زندگی می‌کنند که بین تجسم و آمدن اولیه عیسی مسیح و بازگشت نهایی و آمدن ثانویه او قرار دارد. شبیه این تفسیر را قبلاً در نوشته‌های پولس رسول داشتیم که گویا کلیسا در دوره‌ای تبعیدی به سر می‌برد و از اصل خویش دور افتاده است. او با

تفسیری تأویل‌گرایانه، بازگشت مسیح را روحانی‌سازی می‌نماید و از تفسیر ظاهری آن مبنی بر بازگشت جسمانی و قریب‌الوقوع فاصله می‌گیرد. البته نباید این را به معنای انکار بازگشت قلمداد کرد چه اینکه در آثار آگوستین می‌توان یک کشش عمیق فرجام‌شناسانه را مشاهده کرد.

### ۵. تفسیر بازگشت مسیح در قرون وسطا

مخالفت آگوستین و سایر مراجع کلیسای کاتولیک، مانع از فهم تحت‌اللفظی باب بیستم کتاب مکاشفه تا هزار سال بعد، دست‌کم در جهان لاتین، شد. در قرون وسطا در نتیجه، اقبالی به مفاهیم فرجام‌شناسانه وجود نداشت و توجه به این آموزه در نهایت رکود بود. با این حال، در این دوره نیز نشانه‌هایی از هزاره‌گرایی و انتظار نوعی سعادت زمینی وجود داشت. یکی از چهره‌های بسیار معروف در کلیسای کاتولیک، یعنی یوآخیم اهل فیوره (۱۱۳۵-۱۲۰۲م) به تبیین هزاره‌گرایی در قالب بازگشت مسیح پرداخت. او نخستین کسی است که برخی از نظریات معتدل فرجام‌شناسانه را در قالب یک الاهیات تاریخی درآورد. او قرائت جدیدی از بازگشت مسیح و هزاره‌گرایی ارائه داد که نه بر کتاب دانیال بلکه بر کتاب مکاشفه مبتنی بود. در نظر او، آگوستین در اینکه نباید بازگشت مسیح و هزاره را دنیوی و تحت‌اللفظی فهم کرد محق بود، اما در اینکه باب بیستم کتاب مکاشفه متضمن پیشگویی آینده‌ای بهتر برای کلیسا نیست در اشتباه بود. یوآخیم سه دوره نجات برای تاریخ کلیسا و مسیحیت قائل می‌شود: دوره پدر، دوره پسر و دوره روح‌القدس. در نظر او دوره آینده که دوره‌ای بهتر برای کلیسا است و دوره صلح رهبانی پس از شکست ضد‌مسیح است، «دوره روح‌القدس» نام دارد. در هزاره‌گرایی یوآخیم، نهاد پاپی هم نقش مثبت داشت و هم نقش منفی. از طرفی امید به آمدن یک رهبر جدید به‌عنوان یک پاپ را در پایان دوره دوم و پیش از شروع دوره سوم مطرح می‌کرد، و از طرف دیگر، بنا بر برخی گزارش‌ها، می‌ترسید که مبادا ضد‌مسیح همین الان به دنیا آمده و مقر پاپ را غصب کرده باشد (آزیر، ۱۳۸۴: ۲۱۰ و نیز: صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۴۱).

در این دوره، گرچه برداشت‌ها از مفهوم بازگشت مسیح و هزاره‌گرایی دنیوی به معنای مادی نبود، اما به‌طور فزاینده‌ای این جهانی و سیاسی بود. برخی وقایع دینی و

غیردینی به عنوان علائم فرارسیدن روز داوری مطرح می‌شدند، از جمله: اصلاح در ریاست و اعضای کلیسا، اتحاد کلیسای شرق با کلیسای رم، صلح در ایتالیا، جنگ صلیبی و فتح ارض مقدس، و مسیحی شدن یهودیان و مسلمانان. برخی وقایع ناگوار مثل شقاق بزرگ غربی باعث شد تا زمان این شقاق (یعنی بین سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۴۱۵ میلادی) را دوره ضد مسیح بدانند و منتظر آخرین امپراتور — که غالباً شارلمانی دوم خوانده می‌شد — باشند.

در قرن پانزدهم و شانزدهم و حتی قبل از شکل‌گیری نهضت‌های هزاره‌گرایی پروتستانی، گرایش به انتظار برای بازگشت مسیح و هزاره‌گرایی در جامعه مسیحی شدت یافت. عللی را برای این تشدید گرایش ذکر می‌کنند که در مجموع می‌توان آنها را به عوامل مثبت و عوامل منفی تقسیم‌بندی کرد. برخی از مهم‌ترین عوامل مثبت عبارت‌اند از: شیفتگی متفکران رنسانس نسبت به سنت‌های کلاسیک مربوط به بازگشت «عصر طلایی»، و کشف مناطق جغرافیایی جدید که به‌مثابه گسترش جهان مسیحی یا اعلام پیام عیسی مسیح به اقوام دیگر و پیش‌نیاز فرارسیدن جهان بهتر به حساب می‌آمد. کاشف مشهور کریستف کلمب در نامه‌های اکتشافش و به‌خصوص در کتاب نبوت‌هایش که به کمک یک راهب مسیحی نوشت، آشکارا از مفاهیم ناظر به آخرالزمان بهره برد و کشف دنیای جدید را دروازه‌ای به سوی فتح مجدد اورشلیم دانست که می‌بایست توسط پادشاهی اسپانیا به‌مثابه آخرین امپراتور جهان تحقق یابد.

عوامل منفی که جنبه فاجعه‌آمیز و احیاناً منتسب به ضد مسیح داشتند، خود از دو دسته عوامل جزئی و عوامل کلی تشکیل می‌شدند. عوامل جزئی دربرگیرنده حوادثی مثل هجوم چارلز هشتم به ایتالیا در ۱۴۹۴م و غارت رم در ۱۵۲۷م است، و عوامل کلی عبارت‌اند از: بحران‌های رو به تزاید عصر جدید، خطر روزافزون امپراتوری ترک و نهضت اصلاح‌گری. فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳م توسط ترک‌ها و پیشرفت آنان به سوی اروپا باعث زنده‌شدن دوباره باور به آخرین امپراتور جهان در قالب انتظار برای بازگشت مسیح شد. پیشگویی‌هایی درباره غلبه یک چهره شبه‌مسیحی بر ترک‌ها به‌وجود آمد؛ مثلاً یک کشیش آلمانی به نام ولفگانگ آیتینگر در سال ۱۴۹۶م پیشگویی کرد که ترک‌ها در سال ۱۵۰۶م توسط آخرین امپراتور شکست خواهند خورد. اما اینکه چه کسی آخرین امپراتور خواهد بود، او بین فیلیپ اهل بورگوندی و لادیسلاوس اهل



لهستان مردد بود. اثر دیگری که در این دوره به این موضوع می‌پردازد، تفسیری از آنیوس اهل ویترو بر کتاب مکاشفه است. او در این تفسیر، پانزده باب اول کتاب مکاشفه را پیشگویی وقایع جهان و کلیسا تا سقوط قسطنطنیه می‌داند که در آن پیامبر اسلام را ضد مسیح معرفی می‌کند. باب‌های شانزدهم و هفدهم را پیشگویی پیروزی‌های ترک‌ها، و باب‌های هجدهم و نوزدهم را پیشگویی درباره تعیین یک امپراتور پیروزمند توسط پاپ و پیروزی او بر ترک‌ها می‌داند و معتقد است که باب بیستم پیشگویی حکومت هزارساله کلیسا بر جهان است (McGinn, 2001: 8).

## ۶. تفسیر بازگشت مسیح در دوره مدرن

در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی به سبب پیشرفت‌های علمی و صنعتی جدید و غلبه شیوه‌های تفکر عقلی، بسیاری از اصول اعتقادی مسیحیت مورد تردید و حتی انکار قرار گرفت؛ در مقابل، در میان متفکران مسیحی نیز کوشش‌هایی در جهت سازگار کردن دین با علم و توجیه و تبیین این‌گونه مسائل آغاز شد. دانشمندان به تحقیق در متون کتاب مقدس و نقادی آنها از لحاظ موضوعی و تاریخی و زبان‌شناسی پرداختند و از آن زمان تاکنون در باب مسائل مختلف کلامی و اعتقادی و تاریخی و نیز در توجیه اختلافاتی که در موضوعات مربوط به فرجام‌شناسی در بخش‌های مختلف عهد جدید دیده می‌شود، نظریات و آرای خاصی عرضه داشته‌اند تا در برابر چالش‌های مفهومی برای آموزه‌هایی مانند بازگشت مسیح پاسخ‌هایی بیابند (رک: لین، ۱۳۸۰: ۳۷).

نقادان و الاهدانان لیبرال، چون شلایرماخر، معتقد بودند که تعلیمات عیسی پیام صلح و دوستی است و صرفاً جنبه اخلاقی و روحانی دارد و آنچه در کتاب مقدس از قول او درباره آخرالزمان و قیامت و این‌گونه مطالب آمده، ساخته نویسندگان انجیل‌ها است و عیسی خود در این موضوعات سخنی نگفته است (Grant, 1963 175-176). در پایان قرن نوزدهم، کسانی چون آلبرت شوایتزر به رد نظریات لیبرال‌ها پرداختند و گفتند که محور و مرکز تعلیمات عیسی بشارت نجات و فرجام‌شناسی اوست و بدون آن (یعنی بازگشت نهایی او) مسیحیت هیچ‌گونه معنا و اصالتی نخواهد داشت. امروز درباره اینکه جوهر پیام عیسی نوید و بشارت تحقق ملکوت خداست توافق کلی برقرار است، ولی در چگونگی تفسیر اقوالی که در این باب از قول او نقل شده است اختلاف نظر وجود

دارد. بعضی معتقدند عیسی تنها از آمدن ملکوت و نجات نهایی سخن گفته است و آنچه دربارهٔ علائم آخرالزمان (مانند تحولات عظیم کیهانی، خروج دجال و غیره) که در بخش‌های مختلف عهد جدید دیده می‌شود، همه را نویسندگان انجیل‌ها از مکاشفات یهودی گرفته و در نوشته‌های خود وارد کرده‌اند. بعضی دیگر گفته‌اند مخاطبان عیسی یهودیانی بودند که با مکاشفات و فرجام‌شناسی یهودی آشنایی داشتند، از این رو عیسی سخنان خود را در قالب تصورات و انتظارات و مقولات فکری آنان بیان می‌کرده و الفاظ و تعبیری به کار می‌برده است که برای آنان قابل فهم و قابل قبول باشد؛ ولی هنگامی که با شاگردان خاص خود سخن می‌گفته، مقاصد خویش را صریح و خالی از صحنه‌آرایی‌های اسطوره‌ای و تصورات مکاشفاتی اظهار می‌داشته است (Dodd, 1958: 237-238).

رودلف بولتمان (۱۸۸۴-۱۹۶۷م)، الاهیدان و دانشمند معروف و مؤسس مکتب «اسطوره‌گشایی»، زبان کتاب مقدس را زبان اسطوره و زبان تصاویر ذهنی می‌داند و می‌گوید در زیر تعبیر و تصاویر این زبان معانی دیگری نهفته است که باید آنها را شناخت و به زبان مفهوم امروزی و مقولات فکری جدید منتقل کرد. جوهر فرجام‌شناسی مسیحیت، که در قالب تعبیرات و تصورات اسطوره‌ای بیان شده است، دعوت به «انتخاب» و اخذ تصمیم‌گیری و نهایی است (Bultmann, 1985: 90). به عقیدهٔ تیار دوشاردن، متفکر مسیحی معاصر، عالم هستی در جریان یک سیر تحولی و تکاملی کلی و مداوم قرار دارد که غایت آن تحقق کامل ارادهٔ الهی و یکی شدن با خداست. در قرن بیستم الاهیدانانی چون یورگن مولتمان (متولد ۱۹۲۶) بار دیگر به عیسای تاریخی و مفاهیمی چون رستاخیز و بازگشت مسیح علاقه نشان دادند و متفکران لیبرال را کنار زدند. مولتمان در کتاب مشهور خود به نام *الهیات/امید* که در سال ۱۹۶۴م نگاشت، امید به بازگشت مسیح را مهم‌ترین عامل حرکت در حیات و اندیشهٔ فرد و کلیسا دانست (رک: صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۴۲).

ولی هنوز در مجامع علمی مسیحیت بحث بر سر مسائل مربوط به این آموزه ادامه دارد؛ مسائلی مانند اینکه آیا ملکوت الهی در کلیسا آغاز شده و تحقق نهایی آن در کلیسا خواهد بود؟ آیا ملکوت الهی امری است اجتماعی و به صورت یک تحول و انقلاب بزرگ جهانی به وقوع خواهد پیوست یا آنکه تحقق آن به تدریج و در طی

مراحل تکاملی خواهد بود؟ آیا امری است فردی و شخصی و فرد باید با پرورش اخلاقی و تکامل روحی شخصاً بدان نایل گردد؟ آیا همانند مسیحیان بنیادگرا باید آنچه را که در کتاب مقدس آمده است عیناً با همان الفاظ و به همان معانی ظاهری پذیرفت و منتظر رجعت مسیح و وقوع تمامی علائم آن بود؟ و مسائلی از این قبیل. در ادامه اشاره‌ای گذرا به تفاسیر کاتولیکی و پروتستانی در دوره معاصر خواهیم کرد.

### ۶-۱. نمونه‌ای از تفسیر کاتولیکی معاصر از بازگشت مسیح

در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۹۲، مطابق با سی‌امین سالگرد افتتاح شورای کلیسای جهانی واتیکان دوم و چهارمین سال دوره پاپی ژان پل دوم و زیر نظر خود وی، کتاب تعالیم دینی کلیسای کاتولیک منتشر گردید. این آخرین نمونه تعالیم رسمی و کلاسیک مسیحیت است که توسط نهاد مقتدر پاپی در کلیسای کاتولیک رومی در قالب یک کتاب و حاوی تمام احتیاجات ایمانی یک مسیحی کاتولیک ارائه گشته است.<sup>۲</sup> در بخش‌های متعددی از این کتاب، به آموزه بازگشت مسیح و ابعاد آن به‌عنوان یک اعتقاد دینی مورد تأکید، اشاره شده است. در گفتار هفتم از بخش اول این کتاب، با عنوان «او از آنجا باز خواهد آمد تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند»، تأکید می‌گردد که عیسی با جلال و شکوه باز خواهد آمد، هرچند که مسیح هم‌اکنون هم به‌وسیله کلیسا فرمانروایی می‌کند:

«مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند» (رومیان ۹: ۱۴).  
عروج مسیح به آسمان مشارکت بشریت او در قدرت و اقتدار خدا را نشان می‌دهد. عیسی مسیح خداوند است: تمام قدرت آسمان و زمین در دست اوست. او «بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت» است؛ زیرا پدر «همه چیز را زیر پاهای او نهاد» (افسیان ۱: ۲۰-۲۲). مسیح خداوند جهان هستی و تاریخ است. تاریخ بشری و در واقع تمام خلقت در او «جمع» شده، به نحو متعالی به اوج می‌رسد (همان ۱: ۱۰ و اول قرن‌تین ۱۵: ۲۴ و ۲۷-۲۸).  
مسیح به‌عنوان خداوند، سر و کلیسا بدن اوست (افسیان ۱: ۲۲). مسیح پس از آنکه به آسمان برده شد و جلال یافت و رسالتش را به‌طور کامل انجام داد، بر روی زمین در کلیسایش ساکن می‌ماند. فدییه منشأ اقتداری است که مسیح به نیروی روح القدس بر کلیسا حکم می‌راند. «ملکوت مسیح از هم‌اکنون به نحو

سری در کلیسا حاضر است» و «منشأ و سرآغاز ملکوت بر روی زمین است» (همان ۴: ۱۱-۱۳).

از زمان عروج، طرح خدا تحقق خود را آغاز کرد. ما از هم‌اکنون در «ساعت آخر» (اول پطرس ۴: ۷) هستیم. از هم‌اکنون دوره پایانی جهان با ماست و نوسازی جهان به نحو برگشت‌ناپذیری شروع شده است. و حتی هم‌اکنون به نحو کاملاً واقعی جلو افتاده است؛ زیرا به کلیسای روی زمین قداستی واقعی هرچند غیرکامل اعطا شده است» (رک: اول قرنتیان ۱۰: ۱۱). ملکوت مسیح از طریق نشانه‌های معجزه‌آسایی که اعلان آن ملازم با کلیساست، حضورش را از هم‌اکنون نشان می‌دهد (CCC, 1994: No. 667-70).

در بخش دیگری از همین گفتار با عنوان «به انتظار زمانی که همه چیز تحت سلطه او درآید»، با استناد به آیات متعددی از کتاب مقدس به بازگشت پایانی مسیح اشاره می‌شود:

سلطنت مسیح گرچه هم‌اکنون در کلیسا حضور دارد، با این همه با بازگشت پادشاه به روی زمین «با قدرت و جلال عظیم» به کمال نرسیده است (متی ۲۵: ۳۱). قوای شرّ هنوز با این سلطنت معارضه می‌کند، گرچه آنها با فصح مسیح اساساً مغلوب شده‌اند (دوم تیموتاؤس ۲: ۷). تا زمانی که همه چیز تحت سلطه او درآید، «تا زمانی که آسمان‌های جدید و زمین جدیدی تحقق یابد که در آن عدالت برقرار شود. کلیسا در حال پیمودن مسیر خود در آیین‌ها و نهادهایش که به عصر حاضر تعلق دارد، نشانی از جهان گذرا را با خود دارد و خود در میان مخلوقاتی به سر می‌برد که در مصیبت‌ها ناله سر می‌دهند و منتظر ظهور پسران خدا هستند» (رک: دوم پطرس ۳: ۱۳؛ رومیان ۸: ۱۱-۲۲ و اول قرنتیان ۱۵: ۲۸).

با این توضیحات می‌توان گفت کلیسای کاتولیک تحت تأثیر تعالیم آگوستین قرار دارد و به تفسیر روحانی او پای‌بند است (CCC, 1994: 237).

## ۲-۶. تفسیر پروتستانی از بازگشت مسیح و فرقه‌گرایی نوین مسیحی

رهبران نهضت اصلاحگری و کلیسای پروتستان گرایش هزاره‌گرایانه داشتند و بر مفهوم بازگشت عیسی و کارکرد شاهانه او بسیار تأکید می‌کردند. تأکید آنان بر این آموزه

موجب رشد این عواطف و گرایش‌ها در میان کاتولیک‌ها نیز شد. آنتی‌کریست (ضد مسیح) خواندن پاپ یا نهاد پاپی توسط لوتر و دیگر پروتستان‌ها، باعث شد تا کاتولیک‌های آخرالزمان‌باور نیز وقایع را در پرتو همین باور تحلیل کنند و مثلاً جدایی پروتستان‌ها از رم را یک نشانه منفی از پایان جهان به حساب بیاورند و یا مثلاً لوتر را متقابلاً ضد‌مسیح یا پیشاهنگ او ببینند (صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۴۱).

نکته مهم در پروتستان‌تیسیم تبدیل هزاره‌گرایی از صورت صرفاً اعتقادی یا امیدگونه به صورت سیاسی و تشکیل نهضت‌های عملگرا بود. پیش از شکل‌گیری پروتستان‌تیسیم، دو نوع هزاره‌گرایی در فضای مسیحیت وجود داشت: یکی هزاره‌گراییِ خواص که توسط فرهیختگانی همانند یوآخیم اهل فیوره شکل می‌گرفت و قالبی الاهیاتی داشت؛ و دیگری هزاره‌گراییِ عوام که مبتنی بر متون کلاسیک نبود بلکه حاصل ادبیات شفاهی کلیسا بود و مخاطبان بیشتری هم داشت، پیامبران این نوع هزاره‌گرایی هنگام وقوع جنگ‌ها و به‌واسطه اختربینی‌ها نبوت می‌کردند. پروتستان‌تیسیم هزاره‌گرایی را به نیرویی برای انقلاب و اعتراض تبدیل کرد و در واقع پلی شد میان هزاره‌گراییِ خواص و عوام. وقتی نهاد پاپی تبدیل به ضد‌مسیح شد، کلیسا دیگر نتوانست نیروهای هزاره‌گرا را مهار کند. از طرفی نیز، آموزه پروتستانی کشیش بودن تک‌تک افراد و شایستگی همگان برای مطالعه متون مقدس، موجب پیدایش انبیای زن و مرد متعددی شد که آینده را پیشگویی می‌کردند. ترجمه متون مقدس به زبان‌های محلی توسط پروتستان‌ها نیز باعث شد که این نبوت عامیانه نیروی جدیدی برای تأیید خود پیدا کند (David L, 2000: 341).

ظهور فرقه‌های هزاره‌گرا و نهضت‌های مسیحایی را می‌توان به‌درستی عمیق‌ترین جلوه اجتماعی و سیاسی باور به آموزه بازگشت مسیح قلمداد کرد. این نهضت‌ها که در فضای تفکرات پروتستانی شکل گرفتند، می‌خواستند با انتقاد از وضعیت موجود برای رسیدن به وضعیت مطلوب گام بردارند. این گروه‌ها و نهضت‌ها با وجود اختلافاتی که در برخی ابعاد الاهیاتی دارند، در اعتقاد عمیق به نزدیک‌بودن روزگار بازگشت مسیح مشترک‌اند (رک: صادق‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۴۸-۲۵۱).

تفسیرهایی که در دوره مدرن از بازگشت مسیح ارائه شد تأثیر بسزایی در ایجاد و گسترش فرقه‌های جدید در بین مسیحیان داشت و موجب رشد فزاینده این فرقه‌ها در سده‌های نوزده و بیست گشت. ناگفته نماند که این فرقه‌ها — که بهتر است آنها را

«نهضت‌های اجتماعی» نامید — در دو بعد جامعه‌شناسانه و الاهیاتی قابل بررسی هستند به طوری که نمی‌توان با تمرکز بر یکی از این دو بُعد دیگری را نادیده انگاشت. اعتراض به وضع موجود و تلاش برای رسیدن به وضعیت مطلوب همان‌قدر در پیدایش این فرقه‌ها مؤثر بوده است (Rehrd, 2000: 245) که باور الاهیاتی و دینی به بازگشت مسیح در آخرالزمان و تلاش برای نزدیک ساختن آن. این فرقه‌های هزاره‌گرا با استناد به کتاب مقدس اعتقاد دارند عیسی مسیح در آخرالزمان بازخواهد گشت و هزاره خوشبختی را به ارمغان خواهد آورد. این تفسیر نص‌گرایانه را می‌توان در فرقه‌هایی چون ادونیست‌ها (Advantists)، شاهدان یهوه (Jehovahs Withesses)، مورمون‌ها (Mormons) و... مشاهده کرد که پرداختن به آنها مجال دیگری را می‌طلبد.

## ۷. نتیجه

به جز الاهیدانان لیبرال که در دوره‌ای، تمام آموزه‌های مسیحیت حتی وجود تاریخی شخص عیسی را انکار کردند، هیچ نویسنده و متألهی در مسیحیت نمی‌توان یافت که منکر بازگشت مسیح باشد. البته این بدان معنا نیست که تمام تفاسیر ارائه‌شده در این زمینه همسان هستند بلکه تفاسیر متفاوتی از این آموزه ارائه شده است. گوناگونی و اختلاف این تفاسیر، که گاه موجب آشفتگی و دشوارشدن فهم این آموزه نیز می‌شود، از دو امر نشئت گرفته است: یکی، تصاویر متفاوت و بعضاً ناهمگونی که کتاب مقدس از این واقعه ارائه داده است و دیگری، تأثیر شرایط زمانه، اوضاع اجتماعی و رویکردهای الاهیاتی عالمان مسیحی در تفسیر این آموزه. یک سوی این تفاسیر اعتقاد به بازگشت قریب‌الوقوع و جسمانی عیسی مسیح است که در کلیسای اولیه مسیحی پیروانی داشت و سوی دیگر آن تأویل مجازی بازگشت مسیح است که هرچند در تعالیم پولس رگه‌هایی از آن را می‌توان یافت ولی این آگوستین بود که آن را بسط داد. در قرون وسطا هم هرچند اقبالی به فهم بازگشت مسیح وجود نداشت ولی برخی الاهیدانان مسیحی آن را ترویج کردند که یوآخیم اهل فیوره یکی از مهم‌ترین آنان بود. بعد از نهضت اصلاح دینی توجه به این آموزه دو چندان شد و پروتستان‌ها راه آبای اولیه کلیسا را در پیش گرفتند و این آموزه را در حیات اجتماعی و سیاسی خویش دنبال نمودند ولی کاتولیک‌ها ترجیح دادند به برداشت آگوستین از بازگشت مسیح، البته با

انعطاف بیشتری، پای‌بند بمانند. مسیحیان معاصر هر یک به تبع کلیسایی که از آن پیروی می‌کنند، تفسیری از این بازگشت ارائه می‌دهند.

### پی‌نوشت

۱. مفهوم «دوره هزارساله»، از مفاهیم مرتبط با آموزه‌های فرجام‌شناسانه مسیحی، از پدیده‌های آخرالزمان و از علائم بازگشت مسیح است. دوره هزارساله، به دوره‌ای اشاره دارد که در آن ایمان انجیلی و عظمت کلیسا به اوج خود می‌رسد و امت‌ها که دعوت دیانت انجیلی را می‌شنوند، به آن اقبال می‌کنند و ایمان می‌آورند (حمودی، ۱۹۹۴: ۶۰). برخی از عالمان مسیحی معتقدند این دوره هزار سال پیش از بازگشت مسیح شروع می‌شود و با آمدن او پایان می‌یابد (الامیرکائی، ۱۸۹۰: ۵۰۸/۲). در این هزار سال — که شاید مراد از آن زمان طولانی باشد نه رقم هزار سال — دامنه شر به شدت کم می‌شود، دست و پای شیطان بسته می‌گردد و پس از آن مسیح می‌آید (نجیب، ۱۹۹۷: ۱۲۶). برخی دیگر بر این باورند که این دوره با بازگشت دوباره مسیح آغاز می‌شود و این دوره، دوره آرمانی دیانت مسیحی خواهد بود (تیسن، ۱۳۵۶: ۳۴۸).

۲. در این قسمت از ترجمه کتاب *Catechism of The Catholic Church* به قلم احمدرضا مفتاح و دیگران بهره زیادی برده‌ام.

### کتاب نامه

- کتاب مقدس (۱۹۸۵)، به همت انجمن پخش کتب مقدسه.  
 آژیر، اسدالله (۱۳۸۴)، *بررسی آموزه ظهور منجی در ادیان ابراهیمی*، پایان نامه دوره دکتری، قم: دانشگاه قم.
- الامیرکائی، جیمس انس (۱۸۹۰)، *نظام التعليم فی علم اللاهوت القويم*، بیروت: مطبعة الامیرکان.  
 ایلخانی، محمد (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه در قرون وسطا و رنسانس*، تهران: سمت.  
 برانتل، جرج (۱۳۸۱)، *آیین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.  
 تعالیم کلیسای کاتولیک (مجموعه مترجم گروهی)، ترجمه احمدرضا مفتاح و دیگران، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، در دست انتشار.
- تیسن، هنری (۱۳۵۶)، *الاهیات مسیحی*، ترجمه ط. میکائیلیان، تهران: انتشارات حیات ابدی.  
 حمودی، صبحی (۱۹۹۴)، *معجم الايمان المسيحي*، بیروت: دارالمشرق.  
 صادق نیا، مهرباب (۱۳۸۸)، «گونه شناسی اندیشه منجی موعود در مسیحیت»، *گونه شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان (مجموعه مقالات)*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.  
 عدلی، محمدرضا (۱۳۸۹)، *فرجام شناسی مسیحی*، قم: نشر ادیان.  
 کونگ، هانس (۱۳۸۴)، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- لین، تونی (۱۳۸۰)، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.  
 مجتبابی، فتح الله (۱۳۶۷)، «آخرالزمان در مسیحیت»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- مک گراث، الستر (۱۳۸۴)، *درسنامه الاهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.  
 نجیب، کلام (۱۹۹۷)، *المجیب الثانی و نهاییة التاریخ*، قاهرة: دارالثقافة.

Bultmann, R. (1958), *Primitive Christianity in its Contemporary Setting*, New York.

*Catechism of the Catholic Church* (CCC) (1994), Irland, Veritas.

Ceroke, C.P. (2003), "Parousia" in: *New Catholic Encyclopedia*, Bernard L. Marthaler (ed.), vol. 10, Usa: Thomsom Gal.

David, L. Rowe (2000), "Protestantism", in: *Encyclopedia of Millennialism and Millennial Movements*, London: Routledge.

Dodd, C. H. (1958), *The Authority of the Bible*, New York: Fount.

Grant, R. M. (1963), *A Short History of the Interpretation of the Bible*, New York: Augsburg Publishers.



Hatch, E. (1957), *The Influence of Greek Ideas on Christianity*, New York: Harper Torchbooks.

McGinn, B. (2001), "Forms of Catholic Millenarianism: A Brief Overview" in: *Catholic Millenarianism*, Kottman Karl A (ed.), Boston: Kluwer Academic Publishers.

Rehrd, A. (2000), *Encyclopedia Millennialism*, London: Routledge.

Schroeder, f. (2003), "St. Paul, Apostle" in: *New Catholic Encyclopedia*, Bernard L. (ed.), vol. 11, Usa: Thomson Gale.

Stanley, Porter E. (1987), *Millenarian Thought in The first- century church*, New York: Indiana University press.

Travis, Stephen H. (1993), "Second Coming of Christ" in: *The Oxford Companion to The Bible*, New York: Oxford.

Wolfson, Harry Austryn (1970), *The Philosophy of the Church Fathers*, Usa: Harvard.

